

TROOP KING

MARVEL

2

LGY#724

"An epic story dark in mood and spectacle."

- AIPT!



دورنام

dorrname.info

کاری از: کیوان داوند

AARON
RIBIĆ
SVORCINA

مید گارد.



غیر ممکنه!
گور مرده!

کار من
بود، مگه نه؟



آره، به همراه سلاح من، شمشیر
نکروسوارد سیاهی مطلق. سلاح
زنده ای که هزاران سال با
من بود.

من جسدی سر تو رو دیدم که به خاکستر
تبدیل شد! من کل سیاره رو تو
یه سیاه چاله انداختم!

از من
جدا نمی شد.
حتی هنگام
مرگ.



پس وقتی
سلاح برگشت
من همیشه
بخشی از اون
بودم.

GABRRGH!

در اون
گیر افتادم.

می دونی
تمام این مدت
چکار می کردم؟ در
سیاهی بی پایان و ساکتی
از زندانی جادویی
گیر افتاده بودم.



من لبخند
می زدم.

در نهایت
گور به آرامش
رسید.

در نهایت
دنیایی بدون
حضور خدایان پیدا
کردم.



ولی الان اینجا هستم، در بدبختی زندگی گیر افتادم. دوباره درگیر چیزهایی شدم که ازشون متنفرم.

چرا؟

آیا بخاطر اینکه من خواستم مأموریت مقدس خودم برای کشتن همه موجودات الهی از سر بگیرم؟

نه. من آرامش رو پیدا کرده بودم.

چون تکروسوار منو احیا کرد تا بصورت یک جسم از گوشت و پوست در خدمتش باشم؟

نه. سیاهی مطلق تنها یک شمشیره. یک تیغ که برای به حرکت در آمدنش قدرت اراده لازمه.



بخاطر تو بود، مگه نه؟

لوکی. خدای قدرتمند بعد منفی. خدایی که تمام چیزهای مورد نفرت من اونو خوشحال می کنه.

امروز برای من چه دروغی داری، قصاب حقیقت؟

نه... سرفه... دروغی نیست گور.



پیشنهاد دیگه ای دارم.



بقیه قدرت عالم مردگان رو دریافت کن. بگیر.

بگیر و کارت رو تموم کن.



لوکی،
عوضی مغزفندقی
اون تو رو هم می کشه!
اون بس نمی کنه
تا همه چیز...

باور نمی کنم
چیزهایی به برادرت
شاه ثور بگی که خودش
نمی دونه.

AAAARRRGH!

SHUNK



بین ما
قصاب ها بمونه... این
کار سختیه، مگه نه؟ حتی
اگه از شون متنفر باشی.
حتی از خودت بیشتر از
همه متنفر باشی.

بذار تلفات
رو به بار دیگه
مقایسه کنیم و معطلات
انقراض کلی رو به بار
دیگه مرور کنیم.

این سنگ
لعنتی رو بگیر
گور.

هه.



قبلاً این کارو
کردم.

ههررگت!

KSH



می خواهی
بدونی که چرا
برادرت منو از عالم
فراموشی به این
دنیا برگردوند؟

GAAARRGH!



حتی بعد از این همه سال پر از
نفرت و حسادت و این همه تلاش
خونین برای نابودی...

...وقتی شرایط برای کشتن
تو فراهم شد، لوکی از این بابت
مطمئن نبود.



در درونش،
برادرت یکه بچه
ترسو است.
به من بگو
بینم، باطن
تو از چیه خدای
طوفان؟ می شه
بینیمش؟

آره.

KRA

KRA





گررر ههه!

لوکی،
بیا پایین! من
پرتش کردم تو
مدار سیاره. ولی
برمی گرده. تنها راه
شکستش اتحاد
ماست.



لوکی!!!

داشت
دروغ می گفت.
به این دلیل
نیاوردمش
اینجا.



لعنتی! خودم
کارشو می سازم.
هنوز پدر آزگاردم!

الان و
برای همیشه
من ثور خواهم
ماندا!



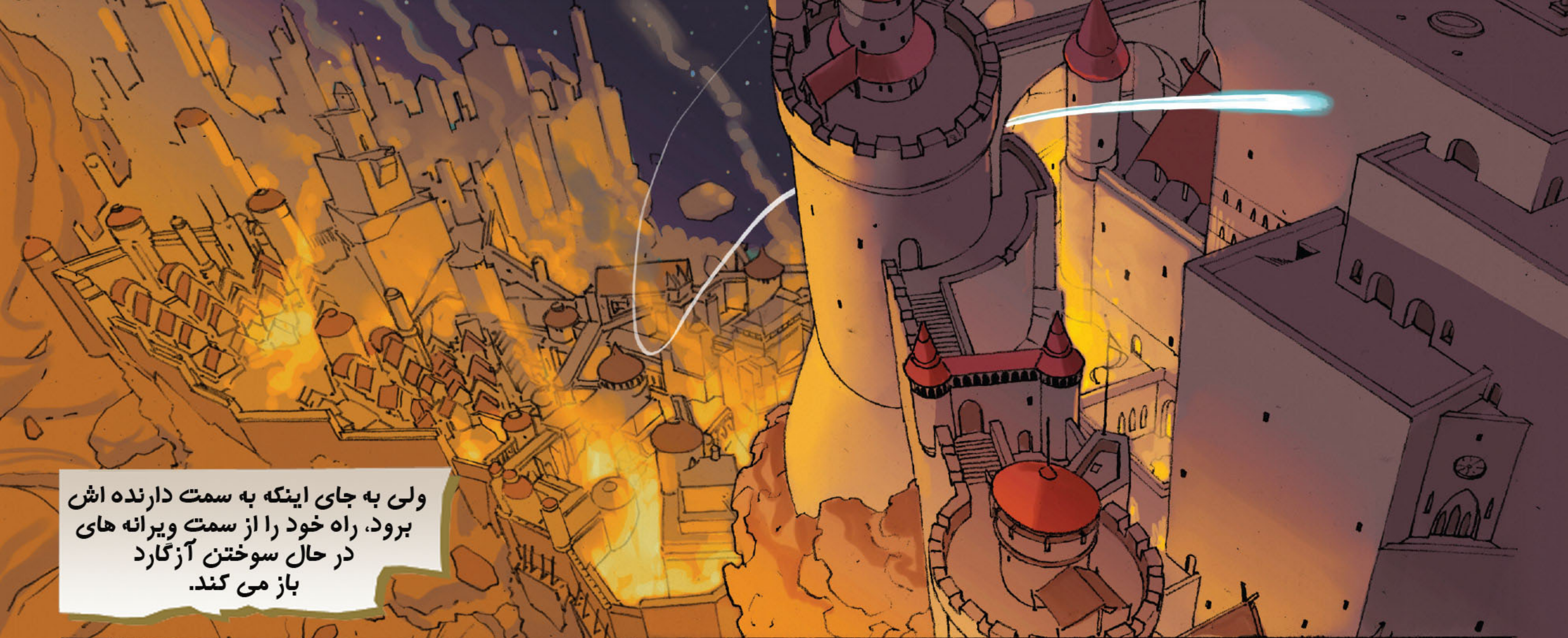
و هنوز با
پتکی در دست
جهنمی به پا می کنم!

رررر گنگگ!!!

ثور با تمام قدرت ابدی
و طوفانی خود، پتکش
را فرا می خواند.

و طبق معمول
متحد قدیمی پاسخ
می دهد.

و میولنیر از خورشید
سیاه مرگ جدا می شود.



ولی به جای اینکه به سمت دارنده اش
برود، راه خود را از سمت ویرانه های
در حال سوختن آنگارد
باز می کند.

قبل از اینکه خود را به ارباب
خود برساند، دوستی را
با خود یدک می کشد.

تو گور رو به این دنیا برگردودی
چون می دونستی خودت قادر نیستی
برادرت رو بکشی. فکر می کنم این
خودش نشونه ایه برای اینکه
بشه بهت کمی امیدوار بود
لوکی.

میلیون ها ساله
که کوچکترین نشونه ای
از امید در تو دیده نشده.
ولی من چیزی بیشتر
از یک بارقه امید
نیاز دارم.

اشتباه
می کنی. من
هرگز امید
نداشتم.

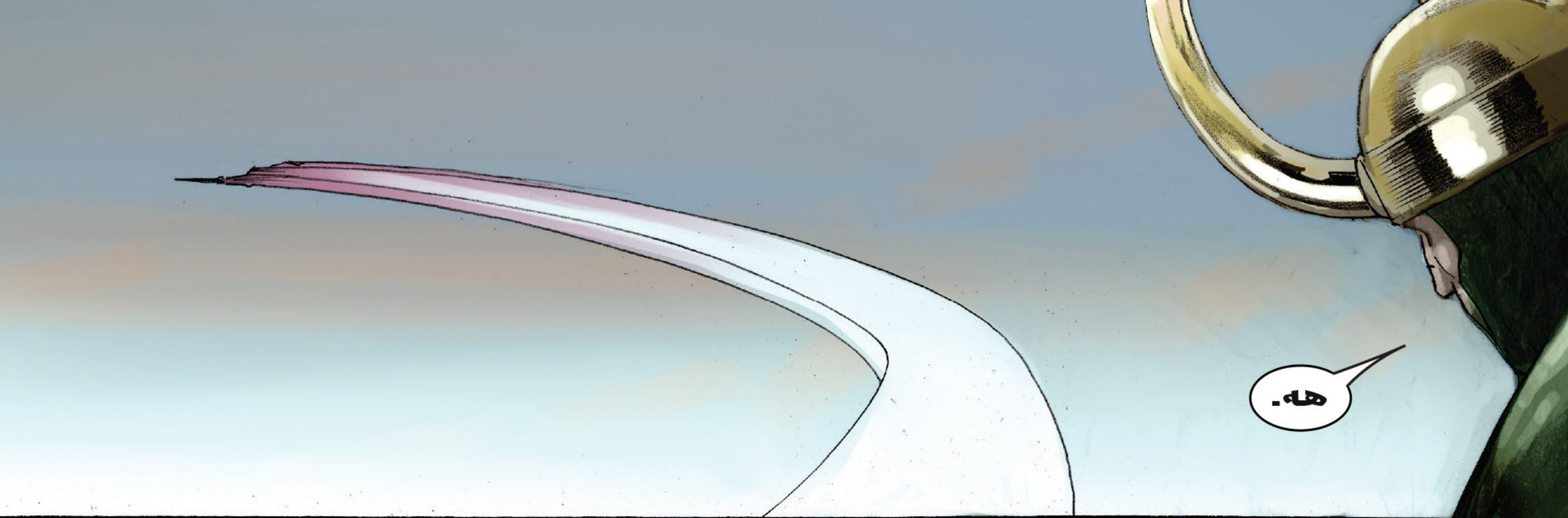
لوکی،
برای متوقف
کردن بزرگترین
سلاخ به کمکت
نیاز دارم.

به هر حال
من اونو متوقفش
می کنم.

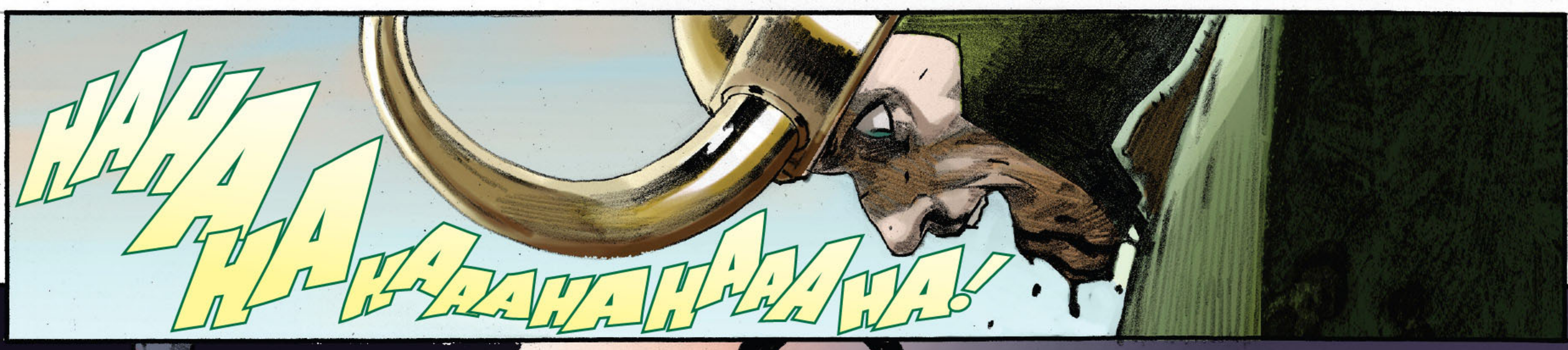
و اگه تو
اینبار هم به
من خیانت کنی
برمی گردم...

...با پتکی
به دست، آغشته به
خون گور...

...و من
مثل تو در کشتن
تعامل نخواهم کرد.



هآ.



هآهآهآه
هآهآهآهآهآهآه!



ذهن گور درگیر افکار
گوناگون است. هنوز
در حال باز آفرینی خود
است.

او به یاد می آورد...
شکست...

خیانت.

از بین رفتن
خانواده اش.

خانواده ای که
واقعا وجود نداشته.



او خدایان را در این زمینه مقصر
می داند. و او تنها خانواده را به یاد
می آورد، اینجا در پایان زمان...

تمام-سیاه.



بیا خونه.

...شمشیرش.

بخش بخش وجود سیاه
و کشنده آن.

و اراده استفاده
از آن.

گورا! باید
تو عالم مرده ها
می موندی
قصاب دیوانه!

این دفعه
حتما می کشمت!
اینبار تو...

سوگند
به تمام مقدسات
آزگارد.

تکروسوار
رو در واقعی ترین
شکل خودش نظاره
گر باش!

تیغ نابودگر!

خرد کننده
سیاره ها!

افول خدایان
رو نظاره گر باش!

FWOOSH!

این همه
سال رو انتظار
کشیدم تا بتونم همه
خدایان رو از دم تیغ بگذرونم.
ولی تنها چیزی که نیاز داشتم
این بود که منتظر بمونم تا
اونها به دست خودشون
از بین برن.

بذارم تا خودشون
خودشون نابود کنند.
درست همونطور که دنیا
رو نابود کردند.

و بعد
خودم بکشمتون.

در همین زمان،
چندین سال نوری دورتر...

ههررررگ!!

کلاغ های مرگ دارند فرار
می کنند! نمی دونم نشانه
خوبیه یا نه!

دث ماوث
حتماً ناامید
شده.

به هر حال،
من می دونم الان
چکار باید بکنم.

ما باید برگردیم پیش پدر بزرگ.
به همون چیزی که از آژگارد و
میدگارد باقی مونده. قبل از
اینکه خیلی دیر بشه.

می ریم. ولی
نه با دست
خالی.

الی بسه هر
چی جستجوی
بیهوده داشتیم. اینجا
هیچی نیست. تو اون کتاب
هم چیزی نیست که
کمکی کنه.

"برگشتیم سر
خونه اول" شادراک
گفت اینجا جایبه
که باید بریم خواهران.
بگید بیینم...

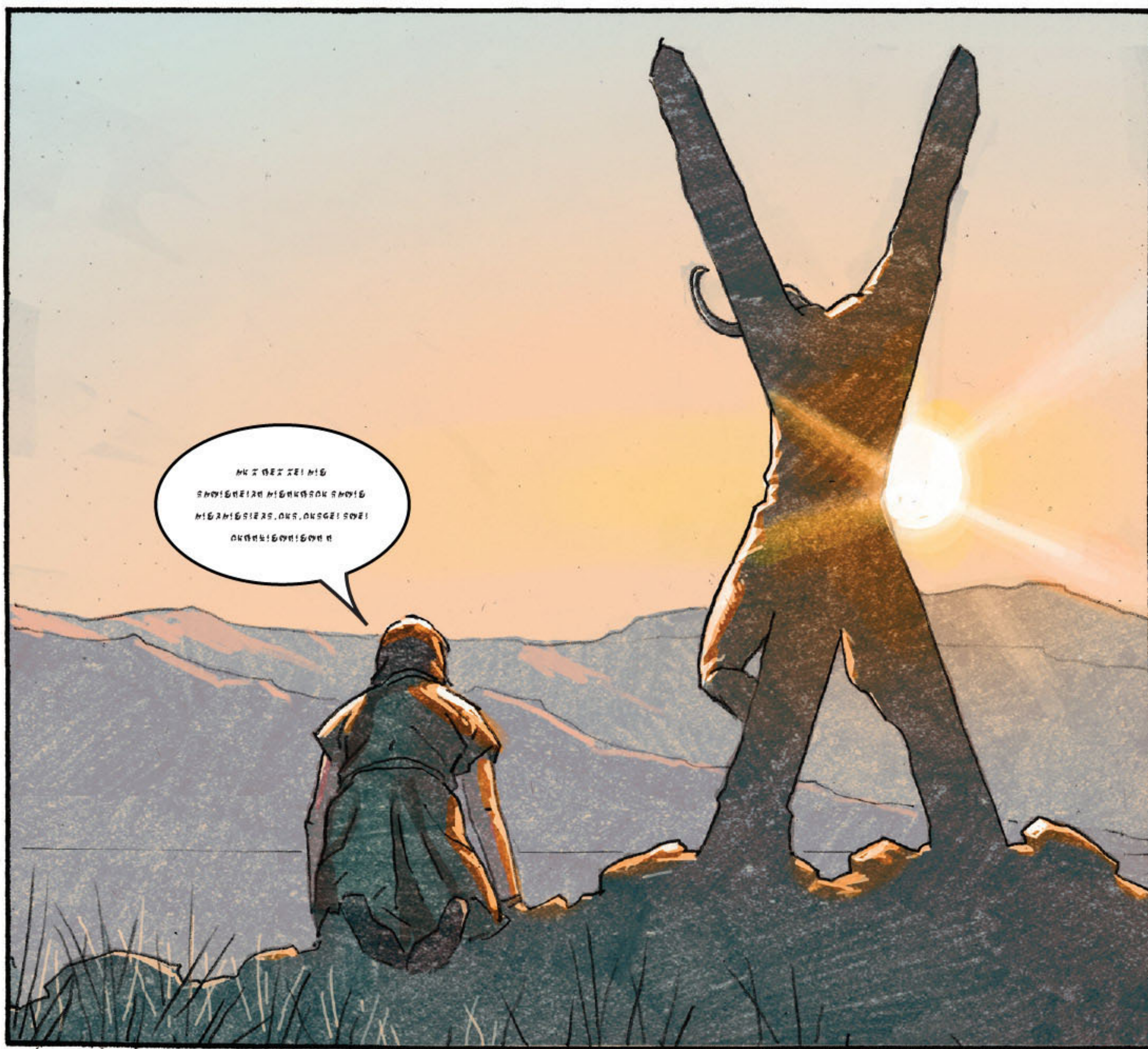
...یادتون
میاد این قصه
از کجا شروع
شد؟

جین
فاستر؟ منگاک؟
جنگ قلمروها؟
پرونده ها پلیسی
خداوند کیهانی؟

دعا.

با یه
دعا شروع شد.

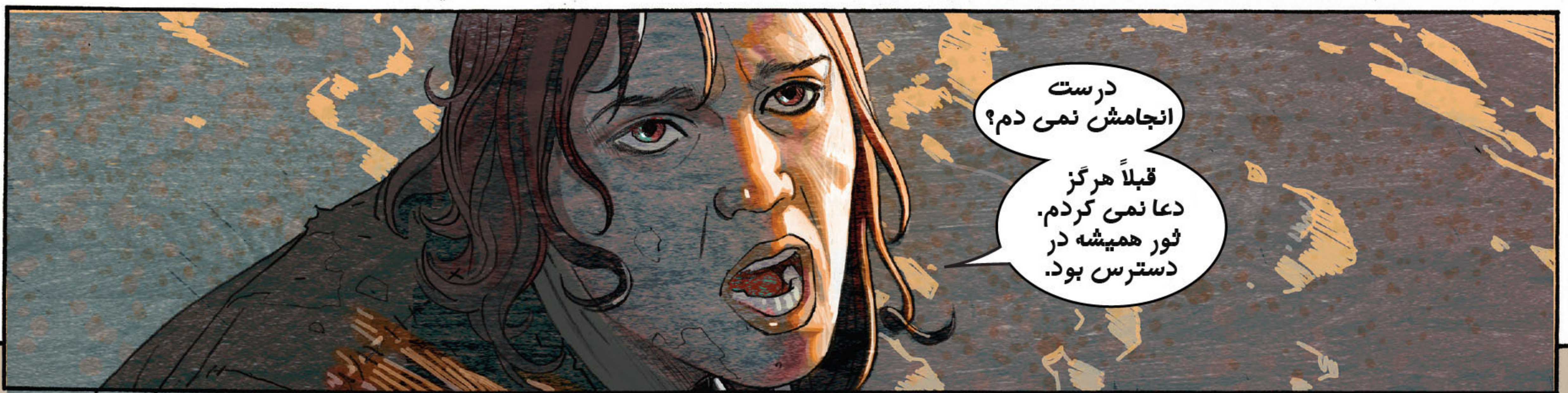
دعایی که از
اینجا شروع شد.



MUZ DEZ ZEIMG
SNDISEIN MIEKSDOK SNOIG
MIGAMIGIERS, OUS, AUSGEISDVEI
DURRIGSDIGSDORH



می توئم بشنوم
چکار داری
می کنی.
متوقفش
کن. این کارت بیش
از مردن آزار
می ده.



درست
انجامش نمی دم؟

قبلاً هرگز
دعا نمی کردم.
ثور همیشه در
دسترس بود.



هیچکس
باقی نمونده
که دعای شما رو
بشنوه. ساده لوح های
فانی.

آسمان ها
خراشیده شدند.
خدایان سقوط کردند.
بزودی نوع شما هم
سقوط خواهد کرد.

باید این
لحظات آخر رو بدون
توجه به پاداش یا
عقوبت اخروی سر
کنید.

چون چیزی در
انتظار تون نیست. حالا
منو تنها بذارید.



من برای تو
هم دعا خواهم کرد
برادر ثور.

همگی چنین
خواهیم کرد.

نه! دعا
نکنید، احمق های
میدگارد!

آخر الزمان
رو می بینید
و نمی شناسید!؟

شما به سمت
آسمانی تهی دعا
می کنید!

جهان هستی پوسته ای
پوسیده شده.

شمشیر گور آن را تکه تکه
می کند، کهکشان ها را مانند
اجساد بی خون یکی پس از
دیگری در هم می درد.

بزودی تنها آشوب به جا خواهد
ماند. دریایی درونی از نیستی
که همه چیز را به تاراج می برد.

باید گور از
میدگارد دور بپوشد!
این کهکشان رو
می شناسم!

سه خورشید
داره. سه سوپر نوا.
اگر نتونم نجاتش بدم،
شاید حداقل بتونم
از شون استفاده
کنم!

اینجا چیزی نیستند
جز پیچیدگی های
نهایی حیات.

نظاره کنید.
مرگ نور را.

و از
خاکسترشون چیزی
حتی بزرگتر بسازم!

چیزی که
در اون خبری
از گور نباشه!



یک بار
این خورشیدها
رو تو حلقش
کردم!

ررررر گگگ!

ساخته شدن
از خاکستر.



این ایده
رو دوست
دارم.



همیشه یک
اشتباه رو تکرار
می کنم، مگه نه؟

توقع از
نوع بشر که تغییر
کنند، از عطششون به وجود
خدایان سیر بشن...

...وقتی این
تومور رو بکشم
بیرون، اون هم
درست می شه.



ولی اون همه
سال که در جستجوی
رستگاری به آسمان ها خیره
شدند... برای تأیید... انسان ها
رو خیلی ضعیف کرده. انقدر
رقت انگیز شدند که به خودشون
هم نگاه نمی کنند.

حتی همین
الان هم صداشونو
می شنوم. حیوانات
اعلی تو در میدگارد.
دارن دعا می کنند
برای خدایی که
خلقشون کرده.

فکر
می کنی اینی؟
منجی اونها؟

گور!!!
تنها کلماتی که
می توئم بهت بگم اینه
که "نعره زنان بمیر..."



گاااا!

منجی، په!
اینجا رو به مرده-
هایی بگو که این دنیا
رو پر کردند.

در تمامی
دنیاها بایر و تهی
که در این جهان سیاه
و بی حاصل گسترده
شدند.

تو و
خدایان دیگه
گورستانی از
مخلوقات
آفریدید.

گورستانی که تا
ابدیت کشیده
شده.



هر یک از
این استخوان ها
نماینده موجودی
هستند که نتوانستی
نجات بدی.

و اون موجودات
مفلوک که در میدگارد
دعا می کنند...اونها رو
هم نمی تونی نجات
بدی.

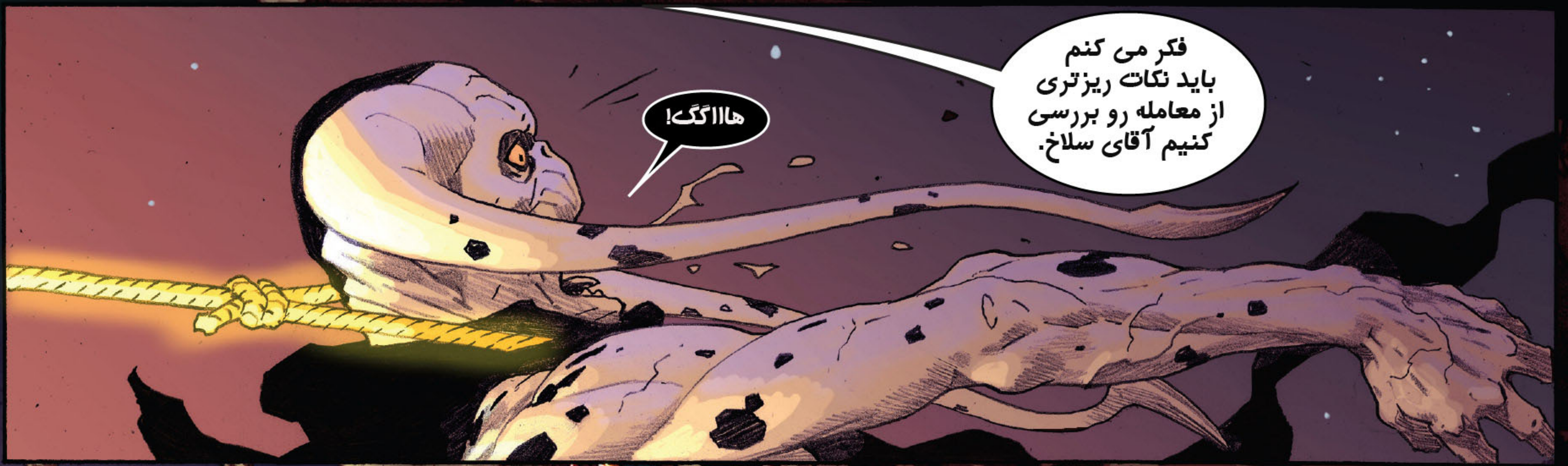


چون
می خوام
همشونو سلاخی
کنم.

همشونو.
زن و بچه هایی
که روی زمین
هستند.

و مجبور
می کنم
تماشا کنی.

SWAP



فکر می کنم
باید نکات ریزتری
از معامله رو بررسی
کنیم آقای سلاخ.

هااااگه!

من تو رو
از سرزمین
فراموشی نیاوردم
که ثور رو بکشی.

خیلی
قبل از تر اینکه
بارقه ای باشی در یک
چشم کوچک و زشت، لوکی
خدایان رو می کشت.

از زمانی
که شیر مادر آزرگاردی
خودم رو می خوردم آرزوی
کشتن برادرم رو
داشتم.

و هیچ
غارنشین
نیمه عریانی که
اتفاقی به یه سنگ
جادویی برخورد نمى تونه
منو از حق ذاتیم
محروم کنه.

به بیان
دیگه حواست...
باشه، سلاخ...



AAA
BBB
GGH!!!

آه.
حالا
فهمیدم.

می تونیم به کمک هم شکستش بدیم.

هه. ببین
ثور، ما دو دست
و یک چشم خوب برای
هر دومون داریم.

فکر کنم
همین الان
در برابر قدرت
فرزندان اودین
پشتش به لرزه
افتاده.

دو دست و
یک چشم...

من تو رو
می کشم. اونم
منو. نقشه همین
بوده.

فقط انگار...
ترتیب رو فراموش
کرده.

گور راست
می گفت. همیشه
اینطور بوده.

نه لوکی.
نه.

لوکی!
چه بلایی
سرت آورد؟

حداقل زبونم
سر جاشه. همین به
بهای جونش تموم
می شه.

برادر. می دونستم
رهام نمی کنی که
بمیرم. اومدی
دنبالم.

ثور...
لااقل احمق
نمیر.

THOOM



این کارو
نمی کنیم.

اون جسم تو
رو سلاخی کرده. ولی
نه دهنت رو. چطور باید
شکستش بدیم؟

و یه مغز
خونه خراب کن
شیطون.

...یه پتک.



نه! این
کارو نمی پذیرم!
من قبل از این هیولاهایی
رو کشتم! دوباره
می تونم!

من طی قرن ها
میلیون ها سلاخ مثل
گور رو شکست دادم! من
هنوز ثور هستم! و قسم به خدایان
که صدای صاعقه تا ابد شنیده
خواهد شد.

این قسمتی
که باید کشته بشیم.
و بدترین چیز... هه...
اینه که عذاب کشیدن تو
رو نمی تونم ببینم.

به نظر می رسه
دروغ هام ته کشیدند.
گور خیلی قویه. راست
می گه. ما هم خیلی
پیر هستیم و لیاقت ما
خشم او نه.



گررررره!

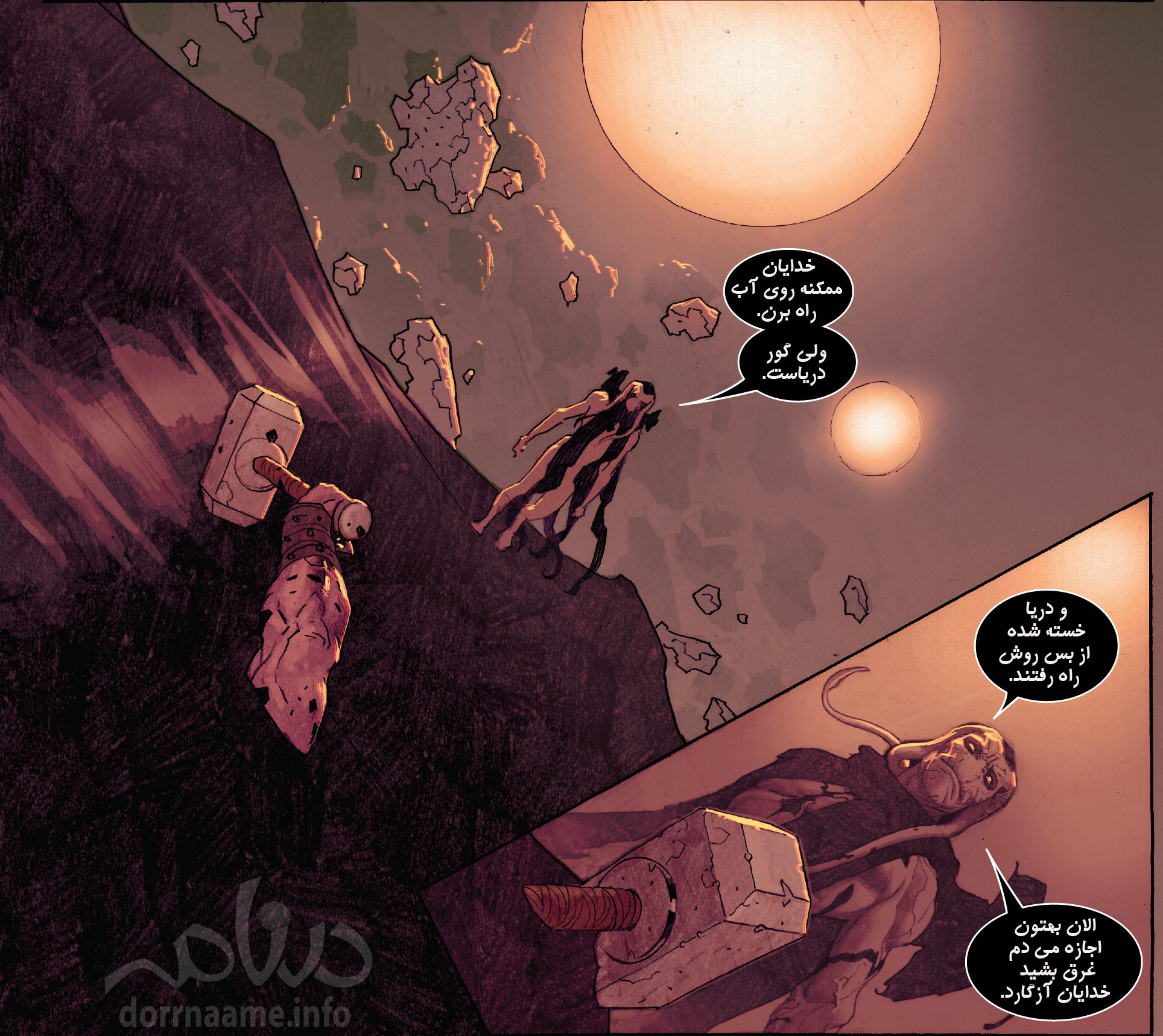


سلاخی مثل
من وجود نداره
خدای طوفان.

گور، بزدل!
خودتو نشون بده!
بجنگ مثل یه...!

مثل یه مرد؟
خیلی وقته یکی
از اونها نیستم.

ولی هرگز
یکی از شما نخواهم
بود. من خیلی بیشتر
از یه خدا هستم. من
نیروی طبیعتم.



خدایان
ممکنه روی آب
راه برن.
ولی گور
دریاست.

و دریا
خسته شده
از بس روش
راه رفتند.

الان بعنون
اجازه می دم
غرق بشید
خدایان آرتگارد.

بزودی چیزی جز زوال
و تباهی نخواهد بود.



دریایی درونی از
نیستی فرساینده.



اینجا چیزی نیستند
جز تقلاهای پایانی
زندگی.



نظاره کن...



...مرگ نور.



NEXT:



دورنامه

dorrname.info

مرجع کمیک های فارسی